

بررسی قاعده احسان در قواعد فقه

هادی رحمتی^۱

دانشگاه پیام نور مرکز مشهد

چکیده

قاعده احسان یکی از قواعد کهن فقهی محسوب می شود که از دیرباز مورد بحث و عنایت فقها قرار گرفته و در کتب قواعد فقهیه در معنا و مفهوم این قاعده، حدود و ثغور آن، ادله ی حجیت آن و موارد تطبیق آن، به صورت جامع بحث شده است. در موارد تطبیق قاعده احسان در کلیه مقوله هایی که تعامل بین افراد جامعه قرار می گیرد. این قاعده قابلیت تطبیق دارد، چرا که در هر تعاملی بحث حق و تعدی از حق، تجاوز به حق دیگری و ضمان امکان طرح دارد و این کلام مطرح می شود که اگر تجاوز به حق دیگری به قصد احسان به او باشد، آیا موجب ضمان و تدارک هست یا خیر؟ قاعده ی احسان، قاعده ی فقهی است که به صورت جلب منفعت و دفع ضرر از سوی شخص محسن، در جهت خدمت به دیگران انجام می شود، اما همیشه نتیجه قصد محسنانه سودمند نمی باشد، چرا که گاهی در اثر این عمل خسارتی متوجه شخص محسن الیه می شود و متضرر می شود. در چنین حالتی شخص محسن دارای هیچ ضمانی نخواهد بود، چرا که شارع مقدس شخص محسن را عاری از ضمان دانسته است، این در حالی است که بنابر قاعده ی اتلاف بایستی این خسارت به نحوی جبران شود، از طرفی ضامن دانستن شخص محسن ناعادلانه به نظر می رسد و حتی موجب بی میلی افراد نسبت به انجام اعمال محسنانه می شود.

واژگان کلیدی: قاعده احسان، محسن، عفو و گذشت، حقوق

^۱ نویسنده مسئول. saghy6974@gmail.com

مقدمه

قاعده احسان یک قاعده ی پذیرفته شده در فقه است که از دیرباز مورد توافق علما بوده و زیربنای قرآنی نیز دارد و در روایات هم مورد تأکید قرار گرفته است، این قاعده در مظاهر متعددی در روند تعاملات اجتماعی افراد ظهور دارد، مثلا در روابط میان دو همسایه، کارفرما و کارگر، معلم و متعلم و ... از جمله مواردی که قاعده احسان می تواند مطرح شود و تطبیقات متعدد پیدا کند، روابط و تعاملات بین زوجین است که یکی از زوجین در اعمال حق خود، یا در تعدی از حق خود، اگر منجر به خسارت به دیگری شود، اما در این اعمال حق یا تعدی، محسن محسوب شود، باعث سقوط ضمان خسارت است. در این پژوهش سعی بر آن داریم که با قواعد فقهی قاعده احسان و کاربرد آن و معنا و مفهوم آن بیشتر آشنا شویم. در واقع اگر شخصی قصد احسان داشته باشد، و عمل او طبق موازین عقلی و بنابر متعارف، احسان محسوب شود و شخص محسن نیز در سنجش و بررسی عمل خود تقصیر و تسامحی نکرده باشد و فقط به قصد جلب منفعت به دیگری و یا دفع ضرر از او اقدام کند و به صورت اتفاقی، قصد محسن با واقعیت منطبق نشود و در اثر این عمل ضرری به محسن الیه برسد، شخص محسن ضامن نمی باشد.

معناشناسی احسان

احسان از دو جنبه ی لغوی و اصطلاحی معنا می شود.

۱. مفهوم لغوی احسان

احسان مصدر باب افعال از ریشه ی (حسن) به معنای نیکوکاری است. (انصاری، ۱۳۸۴) و در لغت نامه های فارسی از احسان چنین یاد شده است که احسان به معنای خوبی، نیکی، نیکو کاری، بخشش، انعام، افضال، نیکی کردن، نیکویی کردن و نیکویی گفتن است. (دهخدا، ۱۳۷۷) در جایی دیگر آمده است که احسان هر فعلی است که فاعلش قابل ستودن باشد به عکس عدوان که فعلی قابل نکوهش است. (جعفری لنگرودی، ۱۳۸۲) در قرآن کریم واژه ی احسان به صورت اسم مصدر به معانی زیر آمده است:

الف) خوبی، نیکی، کار شایسته کردن

ب) تمام کمال، بدون نقص

ج) ادای فرایض و طاعات

د) نیکی و احسان کردن، نعمت دادن

ه) میانه روی در انفاق

در قاموس قرآن کریم احسان به معنای نیکی کردن آمده است. (قرشی، ۱۴۱۲هـ.ق)

مفهوم اصطلاحی احسان

احسان در اصطلاح تعاریف مختلفی دارد:

۱) احسان در اخلاق

احسان عبارت است از آنکه در مقابل بدی دیگران نیکی کنی و از جمله ی مکارم اخلاق عفو و گذشت است و در لغت «فعل ما ینبغی أن یفعل من الخیر» است؛ و عرفا می گویند: احسان یعنی کمال عبودیت و پرستش آفریدگار خالصا لوجه الله و

خداوند را عبادت کنی، به طوری که او را در عبادت ببینی؛ و در جای دیگر آمده است احسان اسم جامع نبوی است که جامع ابواب حقایق است و آن عبارت است از عبادت خدا در حال مشاهده ی انوار ذات احدیت. (سجادی، ۱۳۷۳)

۲) احسان در اصول

به معنای مندوب است چنانکه به مندوب، سنت، نافله، تطوع و مستحب احسان می گویند. (انصاری، ۱۳۸۴)

۳) احسان در فقه

احسان مورد نظر در این پژوهش، احسان در اصطلاح فقها است که از آن به (قاعده احسان) تعبیر می کنند. بر طبق تعاریف، احسان انجام کار نیک اعم از گفتار و کردار نسبت به غیر است، خواه این عمل از طریق رساندن مال یا خدمات نیکو به دیگران باشد خواه از طریق دفع ضرر مالی یا معنوی از غیر باشد. (محقق داماد، جلد ۲) در واقع احسان هر عملی نسبت به غیر است که عدوانی نباشد. (جعفری لنگرودی، ۱۳۸۲) و در تعریفی دیگر آمده است احسان یعنی نفعی را به دیگری رساندن بدون استحقاق او برای دریافت احسان و در عین حال محسن باید در انجام عمل محسنانه قصد احسان داشته باشد. همچنین به عملی عمومی یا ویژه برای مساعدت به غیر به قصد تبرع احسان می گویند. (شریف مرتضی، ۱۴۱۵)

از احسان تعاریف متعددی ارائه شده است اما هیچ یک از آنها نتوانستند به طور کامل این مفهوم را تبیین و تشریح نمایند به طوری که جامع تمام عناصر و ویژگیهای این مفهوم باشد، لذا از جمیع تعاریف فوق می توان تعریف جامعی به شرح ذیل به دست آورد: احسان به معنای انجام عمل نیک اعم از قول یا فعل نسبت به دیگری همراه با قصد احسان است و از طریق ارائه ی خدمات مفید و جلب منفعت یا دفع ضرر مالی یا معنوی از شخص دیگر محقق می شود.

۴) احسان در حقوق

در علم حقوق احسان فعل یا ترک فعل قابل ستودن است خواه ضمن تراضی باشد مانند عمری و رقبی و سکنی، وقف هبه صدقه، خواه نباشد مانند وصیت تملیکی، زیرا تراضی بین دو زنده صورت می گیرد نه یک زنده و یک مرده. (جعفری لنگرودی، ۱۳۸۲)

پیشینه تاریخی قاعده احسان

در تاریخ فقه، در کتب شیخ طوسی و بعد از ایشان در کتب محقق حلی و به ویژه در قرن هشتم در کتب علامه حلی و شهیدین به این قاعده استناد شده است. بنابراین، اصل عمل به قاعده توسط فقها مسلم است؛ ولی روشن نیست که مستند آنها در این باره چه بوده و حدود و قلمرو قاعده از نظر آنان چه اندازه بوده است. آیا فقط آیه مزبور مستند نظریه ایشان بوده یا علاوه بر آن مستند دیگری هم داشته اند؟ آیا مبانی عقلایی مستند قاعده بوده یا مبانی دیگری هم داشته است؟ به هر حال آنچه مسلم است در کتب فقها، استناد به آیه و موارد فتوای آنان موجود است؛ ولی اینکه مستند قدمای اصحاب در عمل به این قاعده چه بوده است، روشن نیست. این قاعده را مرحوم محمد جعفر شریعتمدار استرآبادی (متوفای ۱۲۶۳ ه ق) در کتاب مقالید الجعفریه تحت عنوان یک قاعده ی مستقل آورده است و بعد از او نیز بزرگانی مانند میر فتح مراغی آن را مورد بحث قرار داده‌اند. در میان فقیهان اهل سنت هم فقهای حنفی به این قاعده بسیار تمسک کرده اند؛ زیرا مبانی فقهی مذهب حنفی بیش از دیگر مذاهب اهل سنت بر منطق عقلایی استوار است.

عناصر قاعده احسان

هر گاه کسی عملی انجام دهد و در این راستا باعث خسارت به دیگری شود به موجب ادله ضمان، ضامن است و باید جبران خسارت نماید. منتهی اگر این عمل با حسن نیت و قصد و انگیزه خدمت به دیگری صورت گرفته باشد و ناخواسته و به طور اتفاقی باعث زیان شود و ضرری به وجود آید فاعل عمل یا اقدام کننده ضامن نیست، چون قصد احسان داشته است. تعدادی از فقها از جمله مرحوم اصفهانی قصد احسان را جهت عدم ضمان کافی میدانند و عده ای احسان واقعی را شرط دانسته و قصد و نیت شخص را در عمل او دخیل نمی دانند و برخی نیز مانند میر فتاح هم قصد احسان را لازم دانسته و هم احسان واقعی را. (لطفی، ۱۳۷۹) در این مورد نظراتی ارائه شده است که در ذیل به آنها می پردازیم:

۱. احسان به نفس

ابوهلال عسکری نفع به خود رساندن را احسان می دانست. از سخنان ابن ادریس برمی آید که وی نفع به خود رساندن را احسان می داند و بر همین مبنا در مواردی به رفع مسئولیت مدنی فتوا داده است. وی شخصی را که از ترس ایراد ضرر به خود حیوان را رمانده است و در اثر این عمل حیوان به راکب خود خسارت وارد کرده است، ضامن نمیداند. ابن ادریس درباره‌ی نبود مسئولیت می نویسد: زیرا او به خاطر اینکه ضرر را از خود دفع کرده است، «محسن» محسوب می شود. (ابن ادریس حلی، ۱۴۱۰)

۲. قصد احسان

مطابق این نظریه قاعده احسان زمانی جریان می یابد که محسن با قصد احسان اقدام به انجام عمل خیر نماید، هر چند که احسان واقعی در خارج تحقق نیابد.

به چنین شخصی عرفاً محسن می گویند. در واقع کردار و رفتار آدمی در عرصه حیات زمانی می تواند از حیث نیکی و بدی نقش مؤثری بازی کند که دارای قصد و اراده باشد و عملی که رنگ اراده نداشته باشد عملی کم مقدار و عاری از اعتبار بیش نبوده و نمی توان برای آن عملی که فاقد اراده و نیت است اهمیت و ارزش عمل مقرون به حسن نیت قائل شد جرم وقتی مصداق پیدا می کند که مجرم با عزم و قصد، با سوء نیت مبادرت به ارتکاب آن نموده باشد و اگر عملی شبیه جرم بدون قصد و اراده بوده جرم شناخته نمی شود و بزه تلقی نمی گردد و عامل آن ضامن نیست؛ و محسن که به قصد احسان مبادرت به اقدام عملی مینماید ولی از عملش به حوادث غیر مترقبه عکس العمل ایجاد و عوض سود، زیان متوجه محسن الیه می گردد، چون فاقد سوء نیت بوده است نباید مأخوذ به ضمان و مجلوب به کیفر و پرداخت اموال گردد و حوادثی که باعث می شود نتیجه عمل معکوس گردد قابل پیش بینی نیست. به نظر می رسد اگر شخص قصد احسان داشته باشد و عمل او طبق موازین عقلی و بنا بر متعارف، احسان محسوب شود و اقدام کننده نیز در سنجش و بررسی عمل خود تقصیر و تسامحی نکرده باشد و فقط به قصد جلب منفعت به دیگری و یا دفع ضرر از او اقدام کند و بر حسب تصادف، قصد او با واقعیت منطبق نشود و در اثر عمل او به محسن الیه ضرری برسد، اقدام کننده ضامن نیست. برای مثال، اگر ولی یا قیم به قصد جلب منفعت و بر اساس غبطه مولی علیه کالاهای او را با کشتی حمل کند تا آن را در محلی دیگر به قیمتی بیشتر بفروشد و بنا بر اتفاق، کشتی دچار حادثه شود و در نتیجه به کالاهای مولی علیه زبانی برسد، ولی یا قیم ضامن نیست؛ زیرا در این مورد احسان محقق است و عمل او از مصادیق قاعده احسان محسوب می شود و اموری همچون غرق و حرق و سرقت کشتی از وقایع اتفاقی است. به بیان دیگر هر کس عملی انجام دهد طبق اصل اولی ضامن است و باید در صورت بروز خسارت نسبت به جبران آن اقدام کند. ولیکن بنا بر مفاد قاعده احسان اگر این عمل با حسن نیت و انگیزه خیر خواهی در راستای جلب منفعت و دفع مفسده صورت گرفته باشد و به طور اتفاقی موجب زیان شود یعنی نتیجه عکس بدهد فاعل عمل مسئول

نیست. (کاشف الغطاء، بی تا) بعضی از فقها همچون مرحوم اصفهانی معتقدند: صدق احسان به واقع لازم نیست و تنها قصد و اراده فاعل را لازمه یک عمل محسنانه میدانند و می گوید فعل هنگامی که به قصد عنوانی نیکو از عناوین پسندیده انجام می شود به حسن متصف می شود اگر چه در خارج تحقق نیابد و ایشان در توجیه قاعده احسان موضوع را چنین بیان نموده است: اگر فرد بیگانه ای یتیمی را به قصد ادب کردن کتک بزند این عمل او قابل سرزنش نیست و پسندیده است. اگر چه آن طفل در واقع ادب نگردد.

البته در نقد این نظریه باید اظهار داشت صرف زدن کودک را نمی توان با احسان مقایسه کرد، زیرا در تأدیب مهم این است که فاعل با قصد ادب کردن بزند هر چند که کودک ادب نشود و خود عمل هم باید در حدود اعمالی باشد که عرفاً تأدیب خوانده می شوند در احسان نیز اگر محسن فعلی را انجام دهد و قصد احسان را داشته باشد اما آن فعل اصولاً چنین قابلیت نداشته باشد نمی توان آن را عمل محسنانه خواند. (حبیبی، ۱۳۸۵)

۳. احسان واقعی

تعدادی از فقها اعتقاد به قصد و نیت شخص نداشته و تنها عمل وی را ملاک قرار میدهند و همین که فعل شخص منجر به دفع ضرر یا جلب منفعت گردید می گویند او محسن است (فاضل موحدی لنگرانی، ۱۴۱۶) اینکه بگوییم صرف اعتقاد احسان کافی است وجدان این مطلب را تکذیب می کند؛ چون ما همیشه در باب مفاهیم بر مبنای حقایق حکم می کنیم و هیچ گاه اعتقادات اشخاص در حقایق اشیاء دخالت نمی کند هر شیئی تابع واقعیت خود است و مفاهیمی که از شرع وارد می شوند، عبارت از همان معنایی اند که حقیقی است مگر آنکه قرینهای بیاید و آن را صرف کند. به بیان دیگر اعتقاد به احسان لازم نیست، حال اگر کسی قصد خدمت کردن هم نداشته باشد و از باب صدقه یا بی توجهی این کار را انجام داده باشد؛ در هر صورت پس از انجام عمل به این فرد محسن می گویند؛ بنابراین چه اعتقاد به احسان وجود داشته باشد چه نداشته باشد همین که فعل برحسب عادت ضرری را مانع شود یا موجب منفعتی شود عنوان احسان بر او صادق است و همین که فعل شخص موجب دفع ضرر و یا جلب منفعت شد به او محسن می گویند و اینکه شخص به چه منظور و هدفی این عمل را انجام داده و قصد و نیت او چه بوده یا اصلاً قصد و انگیزه او با فعل انجام شده هیچ ارتباطی دارد یا خیر ملاک نیست زیرا بیشتر نتیجه عمل شخص مورد توجه قرار می گیرد تا انگیزه او و به محض اینکه عمل فردی متعارف جلوه کند و جلب منفعت یا دفع ضرر نماید او را محسن و مستحق پاداش می دانند. منظور از احسان واقعی روش یک انسان متعارف در شرایط مورد نظر برای کمک رساندن به دیگری است طبق این دیدگاه خود شخص ملاک نیست بلکه روشی که او استفاده می کند ملاک است اگر روش شخصی مطابق روش یک انسان متعارف باشد، عمل او ضمان آور نیست. برای مثال اگر خانه ای آتش گرفته باشد و فردی برای خاموش کردن آتش از مقدار زیادی آب استفاده کند و این عمل او باعث آب گرفتگی و تخریب قسمتی از آن خانه شود و بعد مشخص شود خاموش کردن آتش با یک پتو هم امکان پذیر بوده و بدون دخالت او ضرر کمتری متوجه شخص مالک می گردید و هیچ انسان متعارفی در این شرایط دست به چنین عملی نمی زده است میتوان گفت شخص دخالت کننده ضامن است چون خسارت دخالت او بیشتر از عدم دخالت او بوده.

۴. قصد و واقعیت

در اینجا هر دو عنصر قصد و واقعی بودن احسان شرط است و صرف قصد احسان کفایت نمی کند. یعنی نه تنها شخص باید دارای قصد و نیت خیر باشد بلکه می بایست عمل او مطابق عمل یک انسان متعارف باشد و روشی که برای جلب منفعت یا دفع ضرر به کار می برد نزد عقلاً پسندیده باشد. ضرری که بر اثر احسان وارد شده باید کمتر از ضرری باشد که در صورت دخالت نکردن او به وجود می آمد؛ یعنی احتمال ضرر در صورت عدم دخالت بیشتر از ضرر عملی باشد که به عنوان احسان

بر فرد وارد می شود. در واقع اگر ضرری که بر اثر دخالت شخص وارد می شود بیشتر یا مساوی باشد به چنین شخصی محسن نمی گویند. چون در صورتی که ضرر وارده بیشتر باشد اسائه است نه احسان و اگر ضرری که توسط شخص دخالت کننده به وجود می آید مساوی با ضرر در صورت عدم دخالت باشد فعل سفهی است و به شخص فاعل نمی توان محسن گفت. (بجنوردی، ۱۳۷۱) با توجه به مطالب فوق به نظر می رسد اگر شخصی با قصد نیت خیر و عملی متعارف از روشی استفاده کند که مورد تأیید عرف باشد باز هم مسئول است. حضرت آیت الله فاضل لنکرانی از فقهای عصر حاضر با بیان اینکه برخی از فقها با استدلال از عرف، هم قصد احسان را لازم دانسته هم واقعی بودن احسان را، می گویند شکی نیست که مراد از عناوین معنای حقیقی آن است ولی اینکه در این معنای حقیقی قصد و اعتقاد افراد دخالت دارد یا خیر هر دو عنصر را معتبر می داند و یکی از آن دو را در تحقق احسان کافی نمی داند. (فاضل موحدی لنکرانی، ۱۴۱۶)

حال چگونه افراد می توانند در شرایط اضطراری که ضرورت امر ایجاب می کند به شخص آسیب دیده کمک کنند و این احتمال را در نظر بگیرند که حتما ضرر وارده کمتر از ضرری باشد که در صورت عدم دخالت به وجود می آید. آیا اگر کسی احتمال بدهد عمل او در کمک به مسلمان دیگر کاملاً کارساز نباشد باید از کمک به او خودداری کند. طبق این نظریه اگر شخصی در مسیر حرکت خود مجروحی را مشاهده کند که بر اثر تصادف دچار حادثه شده است و بنا بر ضرورت و از روی احسان و خیرخواهی، مجروح را به نزدیکترین بیمارستان برساند تا مداوا شود، ولی پزشکان تشخیص دهند چون مجروح از جای خود حرکت داده شده و انتقال او طبق اصول پزشکی نبوده قطع نخاع گردیده است باید او را ضامن بدانیم.

اینکه دلالت لفظ احسان بر احسان واقعی به همراه قصد احسان است و شاهد مدعای خود را عرف معرفی می کنند. به این علت است که اگر هر انسان متعارفی با این وضعیت روبرو می شد در مرحله اول همین کار را انجام میداد چون احتمال می داد اگر دخالت نکند جان مجروح به خطر می افتد. حال از آنجائی که قصد و نیت شخص نیکی و کمک به دیگری بوده و عمل او هم مطابق قاعده احسان است چگونه میتوان او را محکوم به ضمان کرد. در صورتی که شخص هیچ گونه تعدی و تفریط انجام نداده و تنها نیت او مصلحت مجروح بوده است، اینکه شخص باید قبل از هر اقدامی تمامی احتمالات را در نظر بگیرد دور از منطقی نیست، ولی آیا در شرایط اضطراری که جان افراد در خطر است و وظیفه انسانی ما حکم می کند به یاری دیگران بشتابیم باز این نظریه حاکم است که شخص محسن را ضامن بدانیم؟ اگر چنین باشد کسی حاضر نیست تحت چنین شرایطی به هم نوع خود کمک کند، پس می توان نتیجه گرفت که این نظریه در همه جا سندیت ندارد و ما نمی توانیم آن را به تمامی امور تعمیم بدهیم. در کل آنچه به نظر صحیح می رسد این است که صورت سوم مصداق قطعی احسان خواهد بود؛ و صرف قصد احسان و یا تحقق خارجی دفع ضرر یا جلب منفعت، بدون قصد و به گونه اتفافی، احسان نخواهد بود تا زمانی که شک وجود داشته باشد، احسان به عنوان مسقط ضمان کارساز نیست، بنابراین برای اینکه از حال شک خارج شویم باید به قدر متیقن آن اکتفا کنیم و بگوییم هم قصد و هم احسان واقعی در تحقق احسان دخالت دارند و هر دو عنصر مفاد احسان را تشکیل می دهد.

ماهیت قاعده احسان

احسان در اصطلاح عبارتست از نفع یا ترک فعلی که به صورت نیکو کارانه و با قصد و انگیزه رساندن نیکی و جلب منفعت یا دفع ضرر از دیگری، توسط اشخاص صورت می گیرد.

سید مرتضی در تعریف احسان چنین می نویسد:

«حد الاحسان ایصال النفع لا علی وجه الاستحقاق الی الغیر مع القصد الی کونه احسانا»

«احسان عبارت است از اینکه نفعی را به دیگری رساندن، بدون اینکه او (محسن الیه) مستحق دریافت آن نفع بوده باشد. و در واقع محسن در این احسان کردن قصد احسان را داشته باشد (یعنی احسان از عناوین قصديه است).»
احسان به معنای انجام دادن عمل نیکو، اعم از قول یا فعل، نسبت به دیگری است، خواه این عمل، رساندن مالی به دیگران و یا ارائه خدمات نیکوی دیگر باشد، احسان ممکن است از طریق دفع ضرر مالی یا معنوی از شخص دیگر نیز محقق شود.
راغب در مفردات می نویسد: احسان بالاتر از عدل می باشد، زیرا عدل آن است که آنچه بر عهده دارد بدهد، و کمتر از آنچه برای اوست بگیرد، اختیار عدل واجب ولی اختیار احسان مستحب است، و نیز احسان بر دو وجه استعمال می شود: یکی به معنای انجام به غیر، چنانکه گفته می شود، احسن الی فلان یعنی به فلانی احسان انجام داد و کرد، و دوم به معنای احسان در عمل، یعنی کاری را به درستی و نیکویی انجام دادن، چنانکه امام علی (ع) فرمود: «الناسُ ابناءُ مائِحسون» یعنی، مردم منسوب به افعال نیکویی هستند، که می دانند و انجام می دهند، بنابراین احسان اعم از انعام است. به طور کلی مقصود از این قاعده این است که، هرگاه شخصی به انگیزه خدمت و نیکوکاری به دیگران، موجب وارد شدن خسارت به آنان شود، اقدامش مسؤلیت آور نیست و شخص محسن، ضامن شناخته نمی شود، در حالی که می دانیم برطبق قواعد مسلم و معمول در فقه و حقوق از جمله قاعده اتلاف، هر کس حتی اگر بدون عمد و تقصیر، مال غیر را تلف یا ناقص کند، و خسارتی به او وارد آورد ضامن است، ولی در سایه قاعده احسان شخص محسن ضامن نیست.

کاربرد قاعده احسان در حقوق عمومی

قاعده احسان در مباحث حقوق عمومی، در فقه سیاسی در روابط و حقوق حاکم و مردم قرار دارد، زیرا فقها حاکم را «ولی من لا ولی»، «سرپرست کسی که سرپرست ندارد، می دانند، و ممکن است، فعل سرپرست که در مقام انجام وظیفه، به نیت جلب منفعت یا دفع مفسده از مولی علیه صورت می گیرد، به ضرر مولی علیه منتهی شود، که در این صورت سرپرست یا حاکم ضامن نمی باشد.

همچنان که پدر در مقام ولایت بر فرزند اگر چنین کنند ضامن چیزی نمی باشد، علاوه براین چنانچه به واسطه نبود ولی یا حاکم، عدول مومنین عهده دار این وظیفه شوند و بر حسب اعمال و وظایفی که به آنها به سبب نبود حاکم و ولی محول شده است، اگر بانیت و قصد احسان به مولی علیه ضرری را وارد کنند، ضامن هیچ گونه خسارتی نمی باشند.

بر همین اساس برخی از فقها معتقدند که، تصرف عدول مومنین در اموال مولی علیه، به شرط ضیق وقت وعدم امکان دسترسی، به اولیاء جایز می باشد، آن هم از باب این که احسان به آنان می باشد، چرا که دفع ضرری که گریزی از آن نیست در واقع از باب احسان می باشد. (آقا نجفی، ۱۳۷۵ ش: به نقل از نجفی موسوی) برخی از فقها به طور کلی افعالی را که از اولیاء برای رساندن نفع به مولی علیه می شود را به عنوان مصداقی از مصادیق قاعده احسان دانسته اند. که همه ی اولیاء از پدر و جد گرفته، تا حاکم شرع و قاضی را شامل می شود، زیرا از ناحیه ی حاکم شرع مقدس ولایت بر اموال وانفس به آنان داده شده است. در اینجا ذکر این نکته ضروری می باشد، که بدیهی است، چنانچه ضرر و زیان عمدی باشد، با تخلفی صورت گیرد، یکی از اولیاء ملزم به جبران خسارت می باشد، چرا که برای تحقق احسان همان طور که بیان شد، شرایط خاصی باید صورت بگیرد، تا شخص از ضمان حاصله مبرا شود در اشتباه غیر عمد نیز اگر قاضی مقصر شناخته شود ضامن می باشد، ولی در صورت مقصر نبودن جبران خسارت از بیت المال صورت می گیرد فقها و حقوقدانان اسلامی در جمله ای کوتاه بر این عقیده اند که، به دلیل قاعده ی احسان، خسارت ناشی از اشتباه حاکم بر عهده ی شخصی وی نمی باشد، بلکه از بیت المال پرداخت می شود.

تا نیمه اول قرن بیستم، قضاات در زمره کسانی بودند که، مصونیت آنها امری استثنا ناپذیر می نمود. به واسطه جنبشهای فکری به وجود آمده، به تدریج اصل مصونیت مورد انتقاد قرار گرفت. و لذا به تدریج این خواسته در جنبش قانون گذاری رسوخ نمود. در اصل یکصد و هفتاد و یکم قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، با الهام گرفتن از متون روایی، نیز به مسئولیت شخصی قضاات، در صورت تقصیر تصریح گردیده، و چنین مقرر شده که «هرگاه در اثر تقصیر یا اشتباه قاضی در موضوع یا در حکم یا در تطبیق حکم بر مورد خاص، ضرر مادی یا معنوی متوجه کسی گردد، در صورت تقصیر، مقصر طبق موازین اسلامی ضامن است و در غیر این صورت خسارت به وسیله دولت جبران می شود و در هر حال از متهم اعاده حیثیت می گردد.

در هر صورت قضا شعبه ای از ولایت است که، از نظر ارزش و مکان و بالاترین و از جهت مسئولیت خطیر ترین منصبها محسوب می گردد. صحت ولایات به صورت عام مشروط به تحقق غایات آن، یعنی تحقق مصالح و درء مفسد است. اصل در قضا اجرای عدالت و احقاق حق و رفع خصومت است و قاضی صرفا برای صدور حکم قضاوت نمی کند، بلکه وظیفه او تحقق غرض حکم یعنی حق و عدالت است. طبیعت قضاوت، نقص قانون، نابسامانی دستگاه قضایی، تعدد مراجع تحقیقاتی و نقص در تحقیقات مقدماتی بر احتمال خطای قضاات می افزاید و چه بسا در اثر خطای قاضی خسارتهای مادی و معنوی غیر قابل جبرانی برای اشخاص به وجود آید. از طرفی، ضرورتهای شغل مهم و پر خطر قضا اقتضا می کند تا قواعد عمومی مسئولیت مدنی بر اعمال قضاات حاکم نباشد، زیرا در این صورت قاضی در برابر دعاوی زیادی قرار می گیرد که در آن تصور اهمال در وظیفه یا ارتکاب خطا وجود دارد، از طرف دیگر، مصونیت مطلق قاضی را هم نمی توان مجاز دانست، زیرا معافیت وی از مسئولیت، حتی در جایی که دولت جانشین آن گردد، گاهی منجر به اهمال در وظیفه می گردد، در قبال این اعتبارات متعارضه، قوانین و مقررات نظامهای حقوقی مختلف از جمهوری اسلامی ایران نظام خاصی را تقریر نموده تا عهده دار حمایت از قاضی در برابر اصحاب دعوی شود و در مقابل، مسئولیت مدنی قاضی را نیز مقرر دارد.

برای تایید این بیانات در اصل ۱۷۱ قانون اساسی چنین آمده است که «هر گاه در اثر تفسیر یا اشتباه قاضی در موضوع یا در حکم یا در تطبیق حکم بر مورد خاص، ضرر مادی یا معنوی متوجه کسی گردد، در صورت تقصیر، مقصر طبق موازین اسلامی ضامن است و در غیر این صورت خسارت به وسیله دولت جبران می شود، و در هر حال از متهم اعاده حیثیت می گردد. (عامری، ۱۳۸۱)

حکومت اسلامی

گفتنی است که این قاعده، نه تنها حاکم و قاضی بلکه کلیه ی کارگزاران اسلامی را شامل می گردد، بنابراین اگر این اشخاص بر اثر انجام وظیفه، که در واقع از باب احسان می باشد، به اموال دولتی خسارتی را وارد کنند، موظف به پرداخت خسارت نمی باشند، و در صورت وارد کردن خسارت به دیگری از طریق بیت المال و بودجه عمومی جبران می گردد.

به کار گیری این قاعده سبب می شود که حاکم، قاضی و کارگزاران در قلمرو اختیارات خود به خوبی و با قدرت و جسارت به وظیفه ی خود عمل کنند، و از اشتباهات اجتناب ناپذیر پروایی نداشته باشند

سؤال این است: مبنای اینکه اداره کننده مال غیر، استحقاق اخذ مخارج، و صاحب مال مسئولیت پرداخت آنها را دارد چیست؟ آیا محسنانه بودن عمل وی، می تواند مبنای این مسئولیت باشد؟

آرا و نظریات

بعد از تحقیق پیرامون عناصر اصلی قاعده احسان، نوبت به آن رسیده که درباره مثبت ضمان بودن این قاعده تحقیق به عمل آید. تذکر این نکته لازم است که قاعده احسان در این مورد، مانند بحث اسقاط ضمان، مورد اتفاق نظر فقها و حقوقدانان نیست. لذا در اکثر کتابها و نوشته‌ها درباره مثبت ضمان بودن قاعده احسان بحثی به میان نیامده و مسئله مسکوت باقی مانده است. با این حال سعی بر آن است که مسئله کاملاً بررسی شود.

بیان چند نکته

قبل از ورود به بررسی آرا و نظریات مطرح شده در این زمینه، بیان چند نکته ضروری است:

۱. از آنجا که که اداره فصولی مال غیر یکی از بارزترین مصادیق اعمال محسنانه محسوب می‌گردد، آرای محققان در نقض و ابرام تأثیر قاعده احسان در مورد اثبات ضمان، در حول این مسئله طرح شده است. بنابراین ذکر این موضوع در این بخش از مقاله به مناسبت ارتباط تنگاتنگ تأسیس حقوقی اداره فصولی مال غیر و قاعده احسان است. طرح این مسئله نیز تا جایی که با محور اصلی بحث ما مرتبط باشد لازم و ضروری است، و الا تفحص در مبانی اداره فصولی مال غیر، خود بحثی جداگانه است که تحقیقی مستقل می‌طلبد.

۲. نظریه‌های مطرح شده در نقد قاعده احسان در اثبات ضمان، از دو بخش تشکیل شده است:

بخش اول ناظر به عدم توانایی قاعده احسان در مورد اثبات ضمان است. با اینکه این موضوع مطلبی بسیار مهم است، اکثر مخالفان قاعده احسان در حوزه اثبات ضمان، از کنار آن به آسانی گذشته‌اند و آن را مطلبی مسلم دانسته‌اند و دلیل متقنی در این باره ارائه نکرده‌اند.

بخش دوم ناظر به قواعد جایگزین درباره مبنای حق رجوع محسن به محسن الیه در مواردی مثل اداره فصولی مال غیر است که اکثر نظریات مخالفان با مثبت ضمان بودن قاعده احسان، در این بخش متمرکز شده است.

این بخش از اهمیت بسزایی برخوردار است، زیرا وقتی توان اثباتی قاعده احسان خدشه‌دار شود، لامحاله ادله‌ای دیگر باید بتوانند به عنوان جایگزین آن قاعده، منبع اثبات مسئولیت و ضمان واقع گردند تا خلأ نبود قاعده احسان احساس نشود. در این صورت بررسی این قواعد امری ضروری است، زیرا اگر قاعده‌ای دیگر بتواند تمامی موارد اعمال محسنانه را در زمینه حق رجوع محسن به محسن الیه پوشش دهد، نیاز به وجود قاعده احسان کمرنگ می‌گردد و اثبات آن با وجود قواعد دیگر در این باره لازم نمی‌نماید. اما اگر این نظرها نتوانند حق رجوع مدیر به صاحب مال را تثبیت نمایند، قهراً طرح و اثبات قاعده احسان ضروری می‌گردد. پس این آرا و نظریات درباره قاعده احسان باید مورد نقادی کامل قرار گیرند.

۳. در مباحث مربوط به قاعده احسان (چه اسقاط و چه اثبات ضمان) همیشه دو مسئله مطرح می‌گردد: یکی در ارتباط با دلیل جواز تصرف ضروری در اموال غیر، در مواردی که عمل محسنانه مبتنی بر تصرف در مال غیر باشد؛ و دیگری در مورد احکام وضعی ضمان یا عدم ضمان ناشی از تصرف مذکور، چه درباره شخص محسن و چه درباره شخص محسن الیه.

باید توجه داشت که پاسخ به مسئله اول لزوماً پاسخ به مسئله دوم محسوب نمی‌شود، چون هیچ محظوری وجود ندارد که از یک طرف تصرف در اموال دیگران مجاز باشد و از طرفی هم شخص متصرف ضامن همه خسارات ایجاد شده محسوب گردد. همین امکان ثبوتی تفکیک بین این دو موضوع نشان دهنده این است که با دو مسئله جدا از هم مواجه هستیم. لذا بعد از اثبات جواز تصرف در اموال دیگران، باید مسئله احکام وضعی ناشی از این حکم تکلیفی مستقلاً بررسی و ارزیابی شود.

پس هم امکان دارد که نظریه واحد مبنای هر دو مسئله واقع گردد و هم امکان دارد دلیل مسئله اول جدا از مبنای مسئله دوم باشد. بنا بر همین موضوع معتقدیم قواعد جایگزین مطرح شده فقط پاسخگوی مسئله اول است.

نتیجه گیری

با مرور بر تعریف های که از احسان در لغت و مصطلحات فقها شده، به نظر می رسد که قدر متیقن از قاعده احسان در روابط حقوقی جایی است که شخص می خواهد به دیگری سودی برساند و یا از او دفع ضرر کند، نه آن که به خود نفع برساند. پس قصد احسان در تحقق لفظ احسان معتبر است.

با توجه به مستندات و منابع موجود در مورد قاعده ی احسان به نظر می رسد که قاعده ی احسان قاعده ای جهان شمول و مطابق با فطرت بشر و در در چارچوب دستورالعمل شارع مقدس می باشد و مختص به شریعت اسلام نمی باشد و در واقع حکمی امضایی می باشد، قلمرو قاعده احسان نیز شامل هرگونه، جلب منفعت و دفع ضرر از دیگری با نیت محسنانه می باشد.

از آنجایی که عمده ی قوانین موضوعه ی ایران به طور مستقیم یا غیر مستقیم مستنبط از فقه اسلامی می باشد، ضروری می نماید که این موارد تطبیقی مورد بررسی قرار بگیرند، لذا ملاکها و شاخص های این قاعده را به صورت تطبیقی در فقه و قوانین موضوعه ایران مورد ارزیابی و بررسی قرار داده و موارد، ماهیت و قلمرو این قاعده را در ماده های قانونی کشور ایران مشخص کرده، چرا که در برخی موارد مثل دفاع مشروع و اضطرار قانونگذار با وجود اینکه مدافع و مضطر را از ضمان حاصله مبرا دانسته، ولی علناً نامی از قاعده احسان نبرده.

منابع

ابن ادریس حلی، محمد بن منصور بن احمد السرائر الحاوی لتحریر الفتاوی، چاپ دوم، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۴۱۰ ه ق، ج ۳.

انصاری، مسعود؛ محمدعلی طاهری، دانشنامه حقوق خصوصی، چاپ اول، تهران: انتشارات محراب فکر، ۱۳۸۴ ش. بجنوردی، میرزا حسن، القواعد الفقهیه، قم، موسسه مطبوعاتی اسماعیلیان، ۱۳۷۱ ش، ج ۴. جعفری لنگرودی، محمد جعفر، فلسفه اعلی در علم حقوق، چاپ اول، تهران: انتشارات کتابخانه گنج دانش، ۱۳۸۲ ش.

جعفری لنگرودی، محمد جعفر، مبسوط در ترمینولوژی حقوق، تهران، انتشارات گنج دانش، ۱۳۷۸ ش، ج ۳. حبیبی، خادم حسینی، «قاعده احسان»، آذر ۱۳۸۵، پایگاه اینترنتی habibi2006blogfa.com

دهخدا، علی اکبر، لغت نامه دهخدا، تهران: مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران، ۱۳۷۷ ش، ج ۴.

سجادی، جعفر، فرهنگ معارف اسلامی، چاپ سوم، تهران: انتشارات کومش، ۱۳۷۳ ش، ج ۱.

شریف مرتضی، علی بن حسین موسوی، الانتصار فی انفرادات الأمامیه، چاپ اول، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۴۱۵ ه ق.

عامری، پرویز، «مبانی اداره مال غیر در حقوق اسلام»، مجله رهنمون، تهران، شماره اول ۱۳۸۱.

فاضل موحدی لنگرانی، محمد، القواعد الفقهیه (الفاضل)، چاپ اول، قم: انتشارات مهر، ۱۴۱۶ ه ق،

قرشی، علی اکبر، قاموس قرآن، چاپ ششم، تهران: دار الکتب الإسلامیه، ۱۴۱۲ ه ق، ج ۲.

کاتوزیان، ناصر، الزامهای خارج قرارداد، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۷۴ ش، ج ۲

کاشف الغطاء، جعفر بن خضر مالکی، القواعد السنه عشر، نجف: مؤسسه کاشف الغطاء، بی تا.
لطفی، اسدالله، «قاعدہ احسان»، فصلنامه دانشکده حقوق و علوم سیاسی (دانشگاه تهران)، شماره ۵۰، زمستان ۱۳۷۹.
نجفی، شیخ محمد حسن، جواهر الکلام، تهران، دار الکتب الاسلامیه، ۱۳۶۷ ق، ج ۳۸.